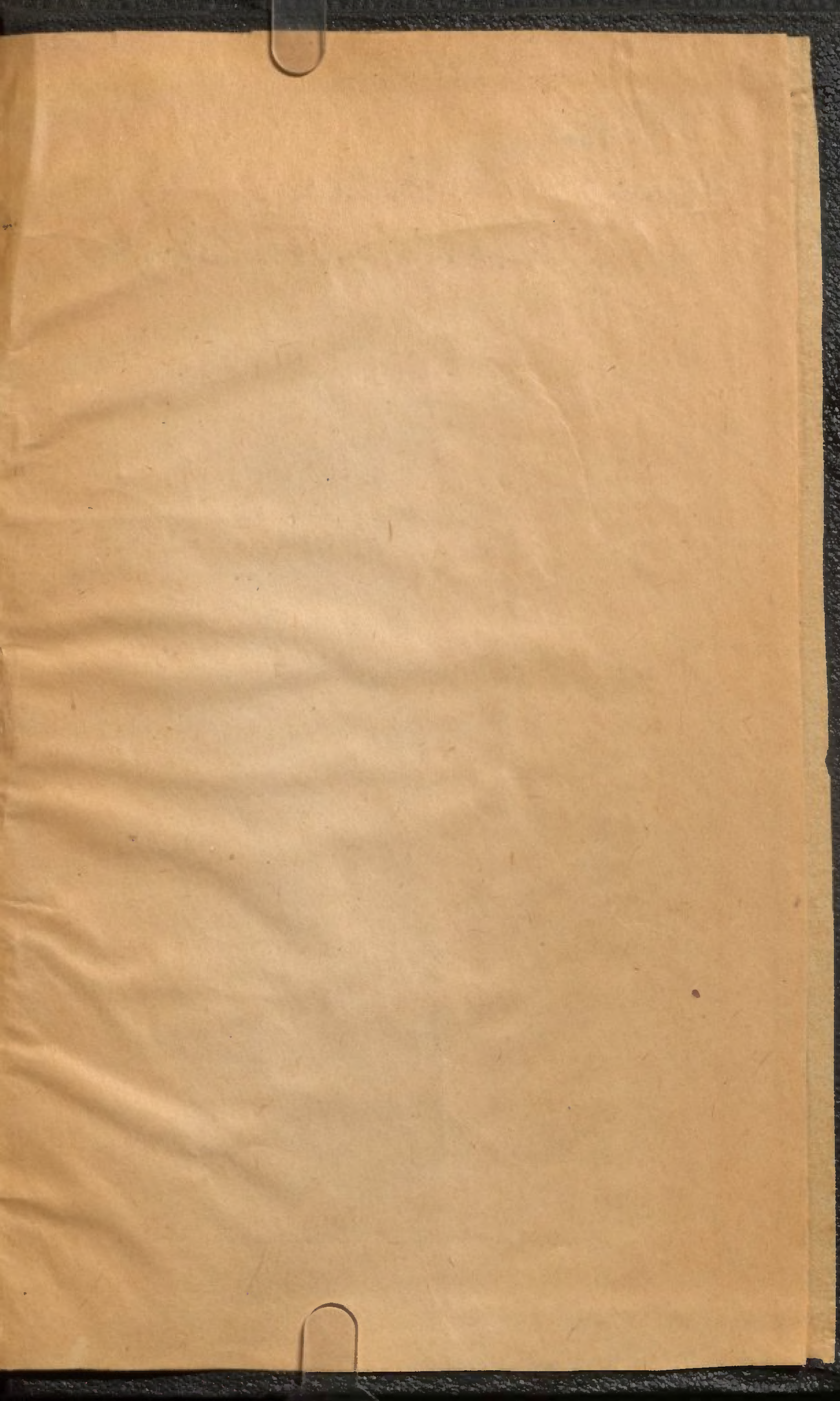
Majmūʿa (collection)
(short tracts on magic & divination).



بسم الله الرحمن الرحیم

قیافه نامه چشم سبز مانند فیروزه و کبود مایل بزردی دلیل
اوصاف ذمیمه است اگر با وجود سبزی و کبودی نقطهای
سرخ یا سفید دارد صاحب ان چشم بدترین و مکایدترین
مردمان باشد حدقه که برجسته باشد و باقی چشم نشسته دلیل حماقت
است و چشم کوچک برجسته دلیل نادانی و شهوت پرستی است
و چشم کوچک زود حرکت مژه زننده دلیل فریفتن و صفات
ناپسندیده است شکستن مژه ها و خشیدن ان بی علتی دلیل مکر
و دروغ گفتن و حماقت است چشم لرزنده دلیل بدنیتی چشم تر
دائمی دلیل حزن و دیوانگی است چشم احول دلیل لجاج است چشم
اعور شوم است اگرچه جمیع اعضا را اوصاف حمیده و یا ذمیمه دلالت
دارد ولیکن چشم از همه اعضا زیادت است دراز و تاریک دلیل

الله اکبر

سبکساریست و خفت عقل است بینی پهن دلیل سستی است
فراخی سوراخ بینی دلیل حسد و غضب است بینی معتدل در بلندی و پستی
و فراخی و تنگی دلیل صحت حواس باطن است دهن فراخ دلیل
شجاعت است دهن تنگ دلیل جبن است لب سطبر دلیل
حماقت و طبع غلیظ است سرخی لب باریک دلیل فهم و لطافت است
سرخی لب نیکو است سفیدی لب بس زشت است دندان کوچک و پراکنده
دلیل ضعف بنیت است دندان دراز و بزرگ دلیل سر فتنه انگیز است دندان
با اعتدال دلیل راست گفتن است و دندان های کج و ناهموار دلیل مکر است
زنخ باریک دلیل سبکساری و خفت عقل است زنخ بسیار بزرگ
دلیل مکر است اعتدال زنخ دلیل عقل است محاسن کج دلیل کیاست
و زیرکی است محاسن گرد دلیل وقار و تمکین است محاسن بسیار
دراز دلیل قلت عقل است محاسن تنگ دلیل فهم و لطافت طبع است
محاسن بسیار موی طبع غلیظ است موی جعد پسندیده است روی با
پر گوشت دلیل کاهل و جاهل است بسیاری گوشت روی و دروغ
دلیل غلیظ طبع است روی که بر و گوشت اندکی باشد دلیل
نیکو رویی و فهم و اهتمام در کارهاست روی بسیار گرد دلیل

[illegible]

جهل است روی بسیار دراز دلیل بی‌شرمی است روی بسیار بزرگ
دلیل کاهلیست روی بسیار خورد دلیل ومارت و شکسار است
و چاپلوسی و اعتدال روی در بزرگی و کوچکی و درازی و گردی یا
بسیاری و اندکی گوشت دلیل افعال پسندیده است روی گشاده
دلیل خلق و نیکوئیست روی ترش دلیل بدخلقی است روی ناهموار
زحم ابله و دلیل ناهمواری و درشتی است اماس کنارها روی امتلا
سقیفه و دلیل غضب و درشت خوئیست گوش بزرگ دلیل
تندی و تیزی و درازی عمر است گوش خورد دلیل حماقت است
گوش معتدل دلیل حفظ است صورتی که مانند صورت مستان باشد
دلیل سستی و غفلت صورتی که مانند صورت خشمناک باشد دلیل
غضب است صورتیکه مانند صورت خجل باشد دلیل شرمندگی است
قد بلند دلیل ساده فراخی و مبارکیست لیکن از غفلت خالی نبود
قد میانه دلیل حکمت و فطانت و اعتدال است در اوصاف باطنه
قد کوتاه دلیل کینه گرفتن و عداوت و فتنه انگیز است آواز
بلند دلیل شجاعت است آواز باریک نرم دلیل جبن است
آواز صاف معتدل و بلندی و پستی دلیل با خلق حمیده است
آواز با غصه دلیل مکر است آواز سطبر دلیل برخوردن است

آواز خوش دلیل قلت عقل است بزودی سخن گفتن دلیل تیز فهمی و
شتاب زدگی است بزودی بلند سخن گفتن دلیل شتاب زدگی و
بدخلقی و غضب است نفس دراز دلیل همت بلند است نفس کوتاه
دلیل ضعف باطن است گوش نرم دلیل قوت فهم و ادراک و لطافت طبع
است گوش سخت دلیل قوت تن و غلظ طبع و ضعف فهم است
خنده دلیل مخالفت است و راضی باشد تبسم نکردن با مردم و خنده
بلند دلیل بی شرمی است خنده بلند با مبالغه دلیل بی شرمی و سفاهت
است هم دلیل حیا و خلق نیکو است و دیر در سخن نفس و حرکات
دیر دیر کردن دلیل فهم کند است و سرعت در سخن و باقی حرکات دلیل
فهم تیز و سبکی است گردن کوتاه دلیل مکر و خیانت است گردن دراز
و باریک دلیل جبن و حماقت است و فریاد زدن کردن سطبر دلیل
حماقت و غضب است شکم کوچک دلیل قوت تن و مکر و غضب است
پشت خمیده دلیل خلق بد است پشت راست دلیل خلق نیکو است
کتف خمیده دلیل فکر و فطانت است کتف باریک دلیل قلت
عقل است کتف پهن دلیل حماقت است کتف معتدل دلیل
عقل نیکو است درازی ساق عطا و مکر و حب جاه است ساقهای
کوتاه دلیل شرانگیزی و جبن است ساقهای معتدل در کوتاهی و درازی
دلیل نیکی

دلیل شجاعت و سخاوت است انگشت دراز و دلیل فهم تیز است انگشت کوتاه و دلیل فهم کند است کف و انگشتان نرم و دلیل علامت ناخن سفید بغایت مبارک و پسندیده است ناخنهای شعوب پسندیده نیست

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام
على رسوله سيدنا محمد واله اجمعين اما بعد اذا اردت
ان تعلم سر الخصمين ايهما الغالب وايهما المغلوب
فاحسب اسم كل واحد على الانفراد بحساب الجمل
واسقط تسعة تسعة حتى يبقى تسعة او دونها واحفظ
باقي كل اسم على حدة ثم انظر في الجدول غالب ومغلوب
يظهر لك ذلك ولا يتخلف ابدا هذا واعلم ان
التسعة صحيحا مجرب اذا اردت امتحانها
فاحسب اسم موسى عليه السلام واسم فرعون
او اسم ابراهيم عليه السلام او اسم جالوت
او من الماضين فانك تجده صحيحا على هذه القاعدة
لا يتخلف وقد كان ذو القرنين اذا اراد ان يحارب
ملكا من الملوك كان يحسب اسمه واسم ذلك الملك
فان راى نفسه غالبا تحرك عليه والا فلا ارسل
وقد جمع بعضهم في الشعر هذه القاعدة

من الروح والافراد يسموا اصلهما

واكثرها عند التخالف غالب

وتغليب مطلوب اذا الروح اسود

وعند استوا النور تغليب الطالب

تم الله اعلم بالصواب

كتاب قاعدهٔ غالب ومغلوب اول حساب ابجد

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ي	ك	ل	م	ن
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	٢٠	٣٠	٤٠	٥٠

س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ
٦٠	٧٠	٨٠	٩٠	١٠٠	٢٠٠	٣٠٠	٤٠٠	٥٠٠	٦٠٠	٧٠٠

ض	ظ	غ
٨٠٠	٩٠٠	١٠٠٠

تغليب واحد ثمانية	ستة تغليب واحد	تغليب واحد اربعة	اثنين تغليب واحد	تغليب اثنين تسعة	سبعة تغليب اثنين	تغليب اثنين خمسة	ثلاثة تغليب اثنين	تغليب تسعة ثلاثة
واحد ١ و ثمانية ٨	واحد و ستة	واحد و اربعة	واحد و اثنين	اثنين ٢ و تسعة ٩	اثنين و سبعة	اثنين و خمسة ٥	اثنين و ثلاثة	ثلاثة ٣ و تسعة ٩
واحد تغليب تسعة	واحد تغليب سبعة	واحد تغليب خمسة	واحد تغليب ثلاثة	تغليب مطلوب الطالب	اثنين تغليب ثمانية	اثنين تغليب ستة	اثنين تغليب اربعة	تغليب الطالب مطلوب
واحد ١ و تسعة ٩	واحد و سبعة	واحد ١ و خمسة ٥	واحد و ثلاثة	واحد ١ و واحد	اثنين و ثمانية	اثنين و ستة	اثنين و اربعة	اثنين و اثنين

نيلب سبعة ثلاثة	ثلاثة ٣ و سبعة ٧	نيلب ثلاثة ثمانية	ثلاثة ٣ و ثمانية ٨
نيلب خمسة ثلاثة	خمسة ٥ و ثلاثة ٣	نيلب ثلاثة ستة	ستة ٦ و ثلاثة ٣
نيلب المطلوب الطالب	ثلاثة ٣ و ثلاثة ٣	نيلب ثلاثة اربعة	ثلاثة ٣ و اربعة ٤
نيلب ثمانية اربعة	ثمانية ٨ و اربعة ٤	نيلب اربعة تسعة	تسعة ٩ و اربعة ٤
نيلب ستة اربعة	اربعة ٤ و ستة ٦	نيلب اربعة سبعة	اربعة ٤ و سبعة ٧
نيلب الطالب المطلوب	اربعة ٤ و اربعة ٤	نيلب اربعة خمسة	خمسة ٥ و اربعة ٤
نيلب خمسة ثمانية	خمسة ٥ و ثمانية ٨	نيلب تسعة خمسة	خمسة ٥ و تسعة ٩
نيلب خمسة ستة	ستة ٦ و خمسة ٥	نيلب سبعة خمسة	سبعة ٧ و خمسة ٥
نيلب ستة تسعة	ستة ٦ و تسعة ٩	نيلب المطلوب الطالب	خمسة ٥ و خمسة ٥

سدسة ٦ و ثامنة ٨	ستة نسبة ثانية	سدسة ٦ و سبعة ٧	سبعة نسبة سدسة
ستة و ستة	المطلوب نسبة الطالب	سبعة و سبعة	السبعة نسبة سبعة
سبعة ٧ و ثامنة ٨	نسبة سبعة ثمانية	سبعة ٧ و سبعة ٧	نسبة مطلق الكل
سبعة و ثمانية	تسعة نسبة ثالثة	ثمانية و ثمانية	المطلوب نسبة الطالب
تسعة ٩ و تسعة ٩	نسبة مطلق الكل	وافق و التم	اعلم بالصواب
تاريخ كتابة	بيد الضعيف الفاني	١٢٠٣	لكاتبه

یارب کرا

بسم الله الرحمن الرحیم

در باب تعمیر کردن حویلی نو جائیکه تجویز حویلی نماید اول یک سبو
پر آب در انجا نگاهدارد که شب بسر صبح بران نظر کنند اگر
آب کم و یا زیاده نشده باشد مبارک است و بهتر است و اگر
بر جا نشد نحس است نوعی دیگر گوی و مغاکی در انجا بکاود
و گل را بیرون کنند باز همان گل را دران پر کنند اگر بر آید سعد است
اگر کم افتد بد است و اگر برابر ماند حکم میانه اوسط است
بدانکه در حویلی شش جای ساختن لازم است اول جای نشستن
و خواب کردن دویم جای طعام پختن سوم جای عبادت
کردن چهارم چاه ساختن پنجم مکان ضرور ششم غسل خانه کردن
ستر و پرده باشد بدانکه دیگدان طرف جنوب [illegible] و بهتر است

ولیک خانه در طرف جنوب متصل کرد مشرق یعنی الف باید روی قبله
و قصی بسیر حال الیس و آن [illegible] این ها الاس را خانه مشرق برو به
مبارک است بیدار شکر دشمن و این هم راس الا خانه جنوب اروم مبارک
بزرگ کنیان مکر و این هم راس الا خانه شمال رو به مبارک کر کار بر جهاد
مبین باید نکند اگر آب صحن خانه از مشرق برود در آن خانه عیش و عشرت
بود بسیار و اگر آب خانه طرف شمال رود صاحب خانه مرض و تنگدستی باشد
و اگر آب خانه طرف مغرب رود نحس است و اگر طرف جنوب رود فقر و تنگدستی آورد
و اگر در خانه آب ایستد یعنی در حوض شود از دنیا نحس و حال بد است

کذالک

حوض و درب

و ویران گردد

درخت انار بسیار

بسیار

در بیان ساختن خانه اگر در ماه بهمن خانه بنا کند اثر عذر باشد و در ماه [illegible] مردم تلف شوند

و در ماه [illegible] مردم حیران میرند و در ماه [illegible] بسیار شود و در ماه [illegible] جان نقصان دارد

در بیان [illegible] از [illegible] جنگ و خصومت باشد و در ماه [illegible] تلف شوند و در [illegible] زیاد گردد

در [illegible] خوف دزدان باشد و در ماه [illegible] خوف آتش در ماه [illegible] در آن [illegible]

[illegible] در ماه [illegible] لعل [illegible] ایشان آید روز یکشنبه [illegible] مبارک است

روز دوشنبه قرض [illegible] روز سه شنبه مرگ [illegible] روز چهارشنبه [illegible] خانه [illegible]

روز پنجشنبه [illegible] روز جمعه [illegible] روز شنبه

آتش [illegible] دیگر [illegible] موافق حدیث [illegible] است [illegible]

بیاوره زدن [illegible] تا [illegible] از [illegible] است [illegible]

و [illegible] و در ماه [illegible] جهت [illegible] زدن

و [illegible] سمت [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] که در ماه [illegible] بداند [illegible] زند و [illegible]

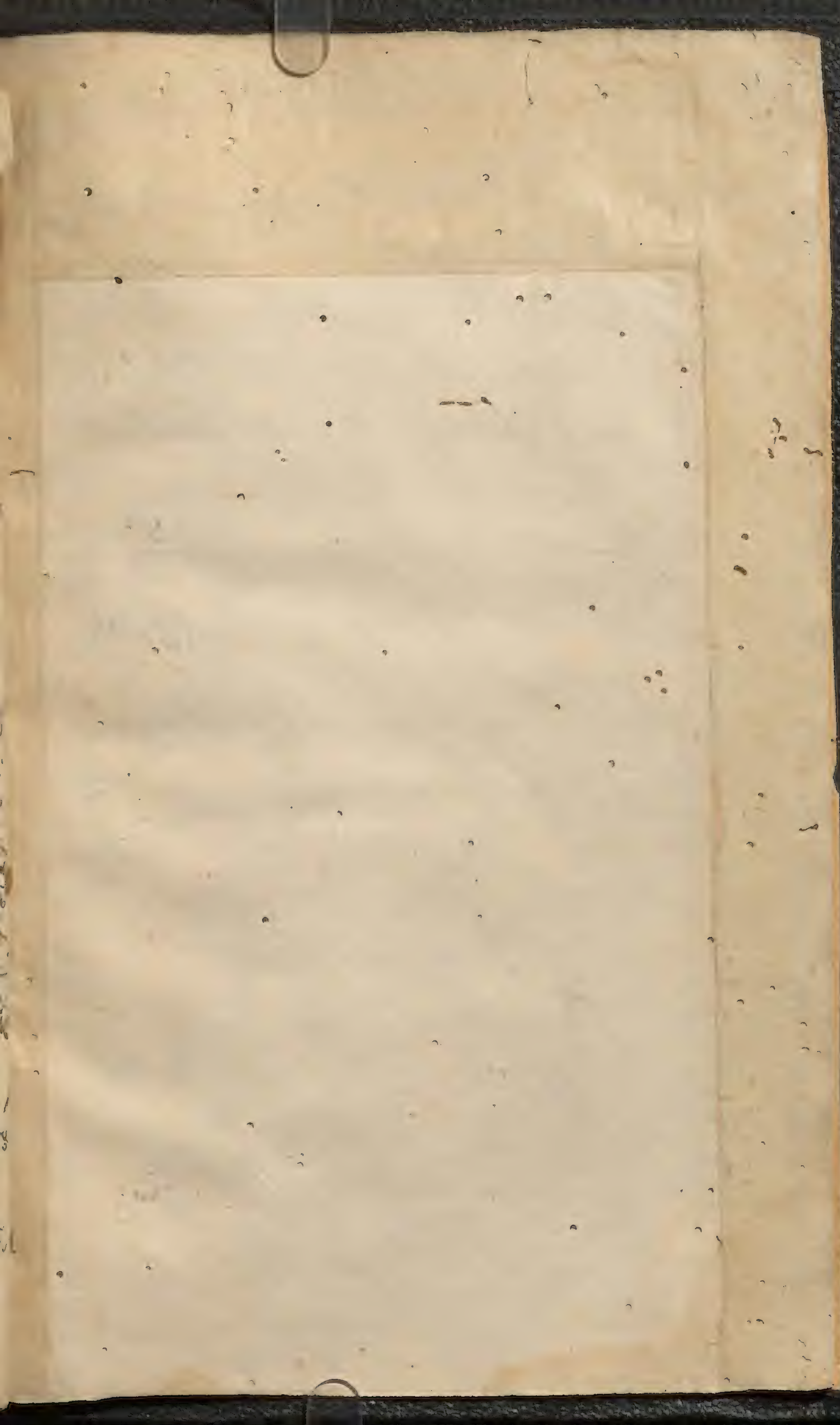
[illegible] کلند [illegible] زند [illegible] سر مار [illegible] بکیرد [illegible]

[illegible] سر مار باشد [illegible] کلند [illegible] کلند [illegible] زند

که بهتر باشد در حساب [illegible] ستاره باید که [illegible] را

صاحب خانه از دست خود [illegible] کند [illegible] الحمد

کم کنند تا الفتکان حرج دهد اکر یک باشد در انخانه زر و مال بسیار کند
واکر دو باشد در انخانه موت و هماری باشد واکر سه باشد حرب و دعوی بیند
واکر چهار باشد در انخانه بدیت شر الوان واکر پنج باشد در انخانه غم زند
و غم بسیار کند واکر شش باشد در انخانه خوف تجاری کند عوض زمین بازده
و عوارض داشت حل چهار و یک ولیست اندر این چند کرده که یکصد ولیست
یکصد یکی از ان کم کنند تا باشد یکصد ولیست و او دهد تا الفتکان حاج دهد
باقی سه باشد بسیار نیک است شمار کرید اکر بر لام افتد نیک است
و اکر بر اندر ازید حکم او جدا دارد و اکر بر جیم افتد بسیار بد است شمار
اندر جیم لام بر برکی شمار باید موجب از شش بهد آنک



صورت کنای [illegible] معانی معنی [illegible] تحقیق آمیخت [illegible] رقعه ارسید که [illegible] واین نوا رسم صورت معنی که تعلق از صورت معنی [illegible]

اگر به عالم صورت صورت نما صورت صورت بیود [illegible] صورت [illegible] ستان صورت [illegible] جمال معنی صورت به صورت

به پریشان صورت بید الله معنی [illegible] صورت [illegible] ستان معنی [illegible] صورت معنی معنی صورت صورت

می توان دید [illegible] حصه صورت عالم صورت معنی [illegible] صورت معنی [illegible] رسید [illegible] صورت

[illegible] معنی [illegible] اختصار [illegible] صورت [illegible] صورت صورت معنی [illegible] صورت [illegible] معنی

گردید شفقا از صورت معنی رسید و معنی صورت [illegible] صورت [illegible] معنی [illegible] عالم

[illegible]

۱

صورتیست عالم صورت است که معنی صورت حق است هر جا [illegible] هر چند صورت [illegible]

لیکن [illegible] او اعتبار نیست صورت [illegible] که نام معانی است معنی [illegible] که صورت

[illegible] که نام معانی است تو نام معنی که صورت [illegible] است ای نام [illegible]

معنی معانی صورت [illegible] است [illegible] معنی [illegible] صورت [illegible] معنی [illegible]

[illegible] معنی تو نام و [illegible] بر صورت [illegible] تو نام [illegible] است [illegible]

پای [illegible] که صورت او [illegible] است [illegible] معنی [illegible] صورت [illegible]

[illegible] عالم صورت [illegible] عالم صورت و [illegible] صورت نمای [illegible] صورت صورت [illegible] صورت

صورت [illegible] صورت نمایان صورت [illegible] صورت [illegible] صورت [illegible] صورت

و از طریقه معنی [illegible] معنی [illegible] معنی و معنی [illegible] معنی معنی [illegible] معنی [illegible]

معنی [illegible] مانند معنی معنی معنی [illegible] و معنی [illegible] سواد و السلام تمام

رقعه در جواب [illegible]

[illegible]

معنی تحقیق سبب ملک معانی در املاک صورت است هم عملداری و صوالح صورت [illegible]

و صورت است الفت کشیدن معنی از صورت بیت نقش است که ملک صورت صورت است و برای

گیرد ربط نقش معنی در صورت کجا ماند [illegible] محو معنی صورت است

بحکم این بیت مولوی جامی بود معنی بی صورت بر ایشان محجوب از صورت شمایل مقصد [illegible]

شعر [illegible] معنی [illegible] که [illegible]

تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] محمد [illegible]

[illegible] بالله محمد [illegible]

[illegible] محمد [illegible]

[illegible] بالله محمد [illegible]

[illegible] محمد [illegible]

[illegible]

و دارد [illegible] ... علیه صدقه [illegible]

[illegible]

ذلک [illegible] ... الاحدی [illegible]

[illegible]

[illegible] ... العلم بالصواب [illegible]

[illegible]

[illegible] ... الرحیم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از تقدیم ستایش علیمی که علم کاملش بر اسرار ضمایر آگاه است جل جلاله
پس از ترقیم مدحت محمدی که دار الملک مقام محمودش تختگاه است صلی الله علیه و آله
احقر من عباد الله الحمید معین الدین جامی بن شیخ عبد المجید از انظار صاحبدلان
اهل نظر که از کرم و فضل عالم السر و الخفیات دانای سرایر ما فی الضمایر و منظور
اولی الابصار اند این ابیات نامی مشتمل بر شمار و یک اسمای سامی یک یک
داخل صحیفهٔ اولی است میگذرانند و التماس آن دارند که اگر کسی اسمی از اسماء را
در دل بگیرد از و باید پرسید که در ذیل کدام حرف مندرج است و بار استفسار باید نمود
همان اسم را در صحیفهٔ اخری دریافته نظر باید که در ضمن کدام حرف مندرج بعد از آن هر دو حرف
که موجب آن است حاصل شود یکجا کند به هر دو حرف را الحساب جمل بگیرد و در ابیات ببیند
بر سر هر بیتی که همان عدد مرقوم است یکجا دریابد به نامی و هر حرفی از آن نشیند

وسلم

صاحبدلان و منظوران

یک یک

اسماء و شمار

در ابیات ببیند

در دل خود پنهان داشته باشد از آن بیت ظاهر خواهد شد

والله اعلم بالصواب این نسخهٔ دستور الکلامی که از میامن حلول رایات فیروزی آیات و برکات نزول سرادقات سپهر مانند حضرت بادشاه عرش بارگاه دین و دنیا پناه ابوالظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی که ذات قدسی صفاتش مظهر فتح و ظفر سرمدی محیی دین متین و ملت محمدی اورنگ زیب سریر گوهر افسر بهادری جهاندار عالمگیر لیسار بخش اندک بذیرات خلد الله ملکه و یجری فی البحار المرام فلکه حجسته اجسش ابدال آراسته بحسن جمال بر کمال شده بقید کتابت و احاطهٔ عبارت در آمد چون اندیشه از رهنمونی این نسخه بر در دل راه یافته و از انجا درون خانهٔ شتافته مضمرات ضمیر را در می یابد بنا بر آن باب الضمیر نامش نهاده آمد عجب تر آنکه سال فرخنده فال ترتیبش که یکهزار و هشتاد و شش هجری باشد نیز از این نام خجسته فرجام بر می آید

ای که خواهی راز دل خبری نسخهٔ بهر تو کرده ام تحریر گشت باب الضمیر نامش

از آن که ازین در رسی درون ضمیر هر چه در دل کسی

۱۰۸۶

بیع و ... [illegible]
... کسی ... [illegible]

پنهان دارد آشکار اتو ببکنی تقریر
طرفه تر آنکه سال تالیفش هم زمانش شده
است جلوه پذیر خجسته اثست از روش طبع این
سخن طراز و هنر پرور دانکته پرداز آن داره
که اگر بموجب مجوای الانسان مرکب بالنسیان
سهوی ونسیانی صادر شده باشد بذیل عاطفت
پوشیده زیور اصلاح بپوشانند تا این معنی
باعث اجر عظیم و ثواب جسیم خواهد بود ان الله
یحب المتقین وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله اجمعین
برحمتک یا ارحم
الراحمین

محمود الدولی

۲ ای که روی دلت براه هدی است — ور دجانت همیشه نام خدا است
۳ ای که در هر دو عالمی مقبول — در دلت نیست جز بیاد رسول
۳ ای که قرب خدا ترا هوس است — در دلت حب چار یار بس است
ای که خواهی دلت شود خورسند — دل خود را با هل بیت ببند
۱ ای دلت گر درست تدبیر است — اعتقادت درست با پیر است
۷ ای که مانند عرش تا فرش است — دل پاکت نمونه عرش است
۱ ای که فوق سپهر منزل تست — تارک عرش کرسی دل تست
ای که طبعت همیشه محظوظ است — در دلت یاد لوح محفوظ است
ای که افراشتی پایه علم — در دل خود به بند نقش قلم
۷ ای که خورشید از تو پر نور است — دل تو جای بیت معمور است
۷ ای که رای تو مهر رخشان است — اختری از دل تو تابان است
۳ ای دل تست آفتاب منیر — هیچ در وی چگونه نشد جا گیر

٧٣ ای که دور از تو جان همیگردد | در دلت آسمان همی گردد ٣
٧٢ ای که قدرت گرفته چرخ برین | از تواضع نشسته بر زمین ٢
٧١ ای که حاجت بوس پا دارد | در دل تو فرشته جا دارد ١
٧٨ ای که در حکم تست هر دو سرا | ذوق بیت المقدس است ترا
٧٦ ای که خواهی طواف بیت حرام | در دلت هست یاد کعبه مدام
٧٩ ای که یار سر سما داری | همچو دین در مدینه جا داری
٦١ ای که بر بت پرست میخندی | دل چرا در کنشت می بندی
٦٣ ای که بیگانه گشته ز کنشت | دل تو آشنا شده به بهشت

٦٥ ای که تخم امید میکاری | بیم دوزخ چرا بدل داری
٦٤ ای که صوفی صفت صفا جوئی | در ره میکده چه می پوئی
٦٢ ای که در کوی زهد ره داری | روی در راه خانقه داری
٦٧ ای گرفت از دل تو فیض ظهور | یافت از عنصرت عناصر نور
٦٩ ای جهان بدو ز نعمت تست | خلقت انس بهر خدمت تست

ای که از آدمیت انسانی　　تا بکی نام جن میخوانی

ای که طبع تو از خطاست بری　　هست در شیشهٔ دل تو پری

ای که طبعت شهاب تابان است　　بر سر دیو آتش افشان است

ای که روی تو عالم افروز است　　روشن از رای تو رخ روز است

ای که چون ماه گشته مشهور　　در دلت تمام شب مستور

ای ز نور تو گشته روشن جمع　　روشنی از دل تو یافته شمع

ای ترا بس که علم معلوم است　　در دل تو کتاب مرقوم است

ای که طبع تو خرم و شاد است　　در ضمیر تو شهر آباد است

ای که فال تو سر بسر خالیست　　دل تو در عمارت غایت است

ای که لاله ز روی تو داغ است　　در خیالت تو غنچه باغ است

ای که چون صدر و شنت رای است　　در دل تو هوای صحرای است

ای که از تیغ تو عدو است ستوه　　هست در دامن وقار تو کوه

۹۳	ای کفت گشته آشنا بسخا	در دلت موج میزند دریا
۹۴	ای که طبعت بری است از زشتی	دل تو گشته معبر کشتی
۹۷	ای که دست تو گوهر افشان است	در دلت جوش ابر نیسان است
۹۱	ای ببابت سران فتاده ز فرق	بر سر دشمنت بیفتد برق
۹۵	ای دل دشمنت پر از غم باد	خاطرت چون بهار خرم باد
۹۸	ای که داری هوای آب روان	دور باد از گلشن تو خزان
۲۲	ای که کام دل تو در دست است	آنچه در دست تو نوشته است
۹۶	ای که بر بحر و بر ترا شاهی است	آنچه در دام تو بود ماهی است
۹۹	ای ترا همت بلند ذوق شکار	در دلت میکند وحوش گذار
۲۴	ای که باز رست پیش تو عصفور	در فضای دلت هوای طیور
۲۵	ای که پرورده خلق تو زبهشت	خوب بود بخاطرت گذر نشت
۲۳	ای ترا رتبهٔ سلیمان است	مور بر سفرهٔ تو مهمان است
۲۷	ای دل خرمت بهشت شعار	مار را از بهشت دل بدرار

۲۱ ای طبع خوشت سخن‌سنج است — مخزن خاطرت پر از گنج است

۲۸ ای که کاری تو روز و شب داد است — در دل تو شمار اعداد است

۲۹ ای که چشم تو جوهر جان است — در دلت جوهر درخشان است

۳۰ ای دلت با خرد هم‌آغوش است — طبعت از هفت جوش در جوش است

۲۶ ای که از حسن توست زینت زر — گردی آرایش دل از زیور

۳۵ ای که صاف آمده ترا سینه — در دلت رونمات آئینه

۳۴ ای که داری طریق دلداری — کحل بینش بچشم دلداری

۳۳ ای که از مه رخ تو نیکوئیست — دلت از عطریات خوشبوئیست

۳۲ ای که سیم و زر است حاصل تو — باشد از جنس بیشه در دل تو

۳۱ ای ز تو یافت مرهمی ریشم — در دلت جنس ابریشم

۳۹ ای که رای تو باشد آئینه — در دلت جا گرفت پشمینه

۳۸ ای جهان از تو یافته هر لعفت — آرزوی دلت لوبه زلقت

سنگکار

فهد

۳۶ ای که دست تو سیم زر پاشد | چند جز منیه در دولت باشد

۱۲ ای تست در امان ز آفات است | دل تو مزرع مباهات است

۱۵ ای که انبارهاست حاصل تو | غلهٔ باشد بجز مس دل تو

۱۴ ای که از گلشن نکوکاری | میوهٔ خوش بکام داری

۱۳ ای که دلهای خلق منزل تست | لذت حضن شیر در دل تست

۱۸ ای که وصفت برون ز تحریر است | در دل تو نهان عقاقیر است

۱۷ ای که داری بخوان نعمت دست | در دولت اشتهای اطعمه هست

۱۱ ای که ذوق تو روز افزون است | در ضمیر تو ذوق معجون است

۱۹ ای که خورشید و ماه جام تو شد | اشربه ذوق بخش کام تو شد

۱۶ ای که رای تو مهر تنویر است | در ضمیر تو نقش تصویر است

۴۲ ای که مانی بصورت ارژنگ | طبع رنگین تست مایل رنگ

۴۵ ای بملک تو اکبری شاهی | از ظروف تهی چه میخواهی

ای ز نامت جهان پرآوازست ‌‌ در دلت ذوق نغمه سازست

ای که عیش و نشاط حاصل تست ‌‌ نغمه پنهان به پردهٔ دل تست

ای که جای تو برتر از عرش است ‌‌ آنچه تمهید کرده فرش است

ای ز تیغ تو خصم لرزانست ‌‌ اسلحه باشد آنچه پنهانست

ای که خواهد دلت سرافرازی ‌‌ دل خود را مبند در بازی

ای که بر حق نهاده دل خویش ‌‌ خاطر خود مکش بباطل ریش

ای بجان و دل تو یاد مدام

یاد حق والسلام والاکرام

تمت تمام شد کار من نظام شد

نوشته بماند سیه بر سفید ‌‌ نویسنده را نیست فردا امید

بالای مده تو لوت فتوام ‌‌ تا شب و روز در عمل کوشم

تحریر فی التاریخ ‌‌ روز سه شنبه نوفت نه یاسی رور

بر آمده از دست شکسته رقم کسودوس براکا بانجام و تمام رسید

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰

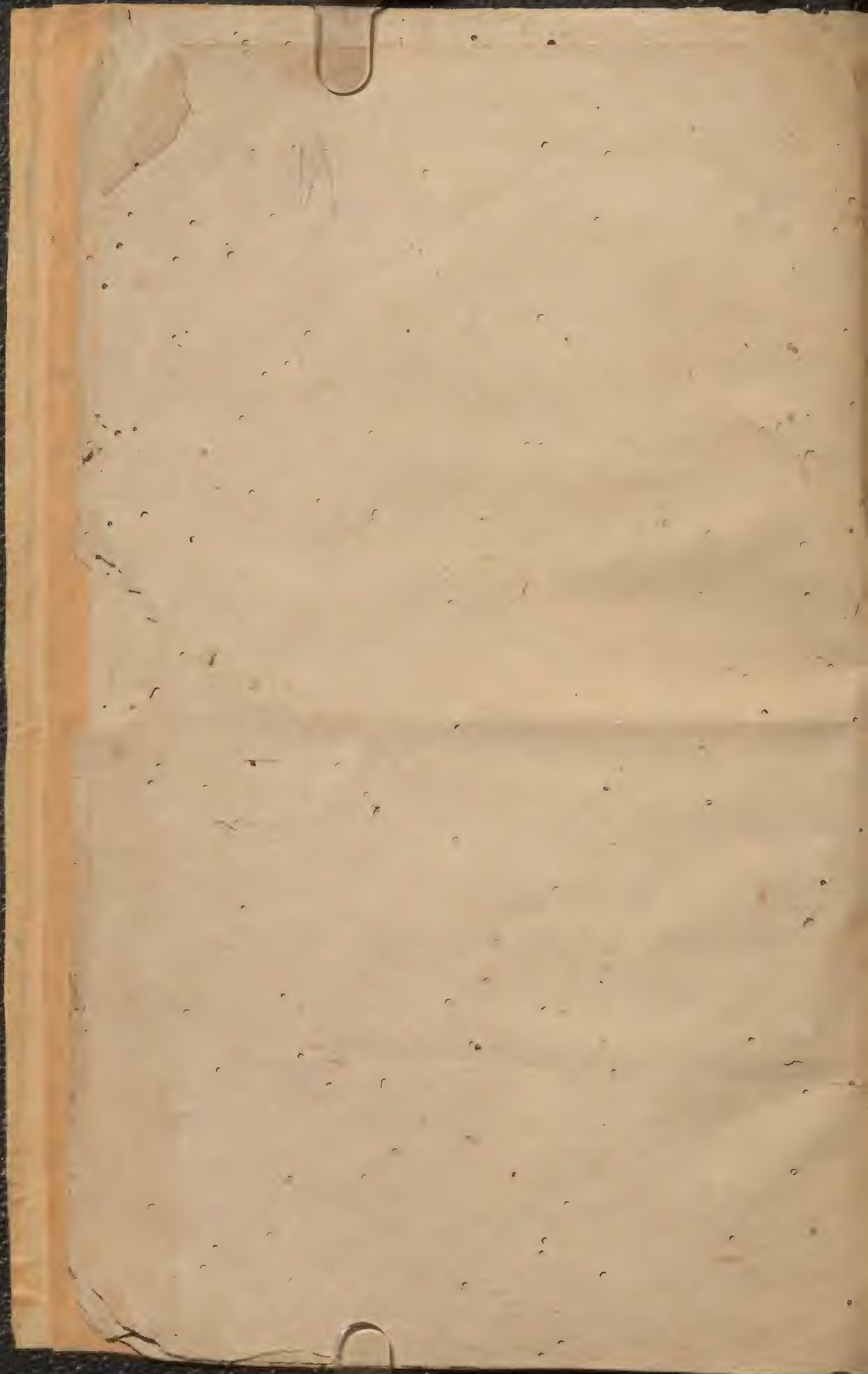
ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق
۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰

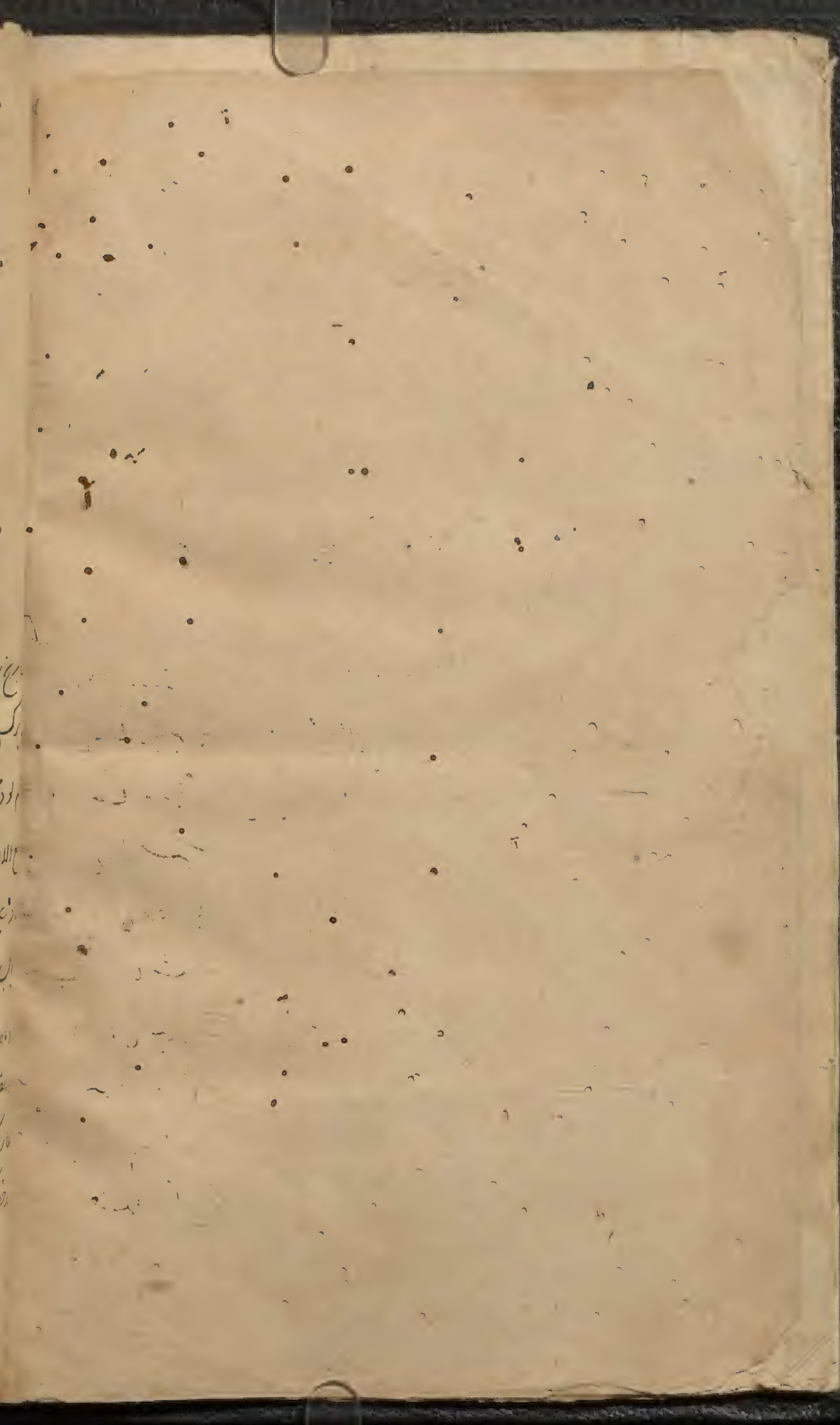
ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ
۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰

غ

۱۰۰۰

[illegible]





بسم الله الرحمن الرحیم

...ح بر ماه دو روز بد | بود هوشیار می بگویم شمر
...رکس که کار بود این روز | نماید نهایت نیابد دگر
...م بود چهارم و یازده | صفر اول و ششم کن نظر
...ع الاول اند دهم بستم | دوم [illegible] یازده نیز بر
...ادی الاول ده و یازده | ده و چهارده در دوم بی شمر
...جب یازده باشد و سیزده | کند چارده بیست شعبان گذر
...ود ماه رمضان سوم بستم | به شوال ششم دان و بیست پسر
...ه ذوالقعده در دوم دان سوم | به ذی الحجه ششم و بستم نگر

...ر کار نیکه خواهد که کار نو کنیم تا جای مقرر روم باید که باش مار کجا بی
...ملاحظه بکند و در تاریخ سعد را تا سر انجام و بد بهتر بود

از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم منقول است که در هر سال بیست و چهار روز نحس است
چنانکه هر فرزندی که درین روزها متولد شود بمیرد و هر که درین روزها بیمار شود شفا نیابد
و هر که درین روزها جنگ کند کشته شود و هر درختی که درین روزها نشاند خشک شود
و هر کاری که درین روزها آغاز کنند با تمام نرسد و نگاهداشتن این روزها از مهمات است
و آن اینست محرم چهارم و یازدهم صفر یکم و ششم ربیع الاول دهم و بستم ربیع الآخر یکم -
یازدهم جمادی الاول و ششم و یازدهم جمادی الآخر اول و چهارم رجب
یازدهم و سیزدهم شعبان چهارم و بستم رمضان شریف سیم و بستم شوال ششم و ششم
ذی القعده دوم و بستم ذی الحجه ششم و هشتم شیخ جلال الدین سیوطی در اثبات
احوال قیامت رساله نوشته و با حادیث و اخبار بطرق متعدده بیان نموده
حاصلش اینست که تمام مدت عمر دنیا از زمان حضرت آدم علیه السلام تا آن قیامت
هفت هزار سال است و بعثت حضرت علیه السلام در آخر هزار ششم است و بقای
امت حضرت محمد زیاده از هزار است و تا پانصد نخواهد رسید و آمدن امام مهدی
قبل دجال لعین هفت سال است و آمدن دجال بر سر صد خواهد بود و ماندن او
چهل روز ماندن حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام چهل سال و بعد از ماندن
ماندن [illegible] هزار و صد و بیست سال و بعد از آن صد سال و ماهی و دو نفخ چهل سال
والله سبحانه اعلم بالصواب بدانکه در هر ماه هفت روز نحایت بد
و نحوس هستند سه و پنج سیزده شانزده بیست چهارم بیست و پنجم
۱۳ ۱۶ ۲۴ ۲۵

چو دانی که دنیا فانی است چون برق [illegible]
[illegible] [illegible] خواهید

اگر آن خال ابرو بجان [illegible]
[illegible] [illegible]

هوای دولت دنیا مخور [illegible] از دل [illegible]
که [illegible] زمین فانی [illegible]
[illegible] بیا در بزم ما [illegible]

یاران [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] دارد

[illegible] [illegible] باشد

وحید

غیر نظیره آن ... که نهایه باشد
بیت یار ... مرا آفت جان باشد
هر مراز جان ... بعد از مرگ
در دلم ... زدرد تو کرایه باشد

وحید

کمال عقیده زان از جمال دیگر است
چو رنگ چهره پروازم ...
جلیله در دل از معشوق دارم ...
که چون برقع براندازد جمال دیگر است

نظیری

غم کز بیابانم بسوی ... میکشد
وحشتم ... پای در دامان صحرا میکشد
ناله ... تمنا ...
عشق از کمال ... افکنده ...
ورقبان ... تا ...
برای آنکه ... از ...
... ناز ... از ...
سر ... میکند
لذت ... از ...
هر قدر ... دیگر است
در دل ... دو ... میکند
زنان ... چون ... سرو ...
... ازبا ... حیا ...
شیشه از ... خود کردم
جاهل ... از ...
... دانا ...

الفت ... میکند دل را ...
از ... صفا ... سود ...

خار ... سر ...
... قامت ...
... را هلاک کرد
... نکات ...
... ذوق ...
دارم ... حسرت ...

